



نورالله عزیز محمدی، رئیس شعبه ۷۱ دادگاه کیفری استان تهران از زندگی خصوصی اش و خبرهای جنایی می گوید

مخالف انتشار اخبار جنایی نیستم

فرشته لطفی

لباس های مار کدار می پوشد و هر روز ورزش می کند. هیچ وقت او را خشمگین و عصبانی نمی بینید، اما بسیار جدی است. جزو اولین کسانی بود که وارد دانشکده حقوق دانشگاه تهران شد و بعد از چهار سال با قبولی در آزمونی دیگر توانست لباس قضاوت را بر تن کند و حالا یکی از قدیمی ترین قضات دستگاه قضایی است و نزدیک به ۴ هزار پرونده جنایی را مورد رسیدگی قرار داده است. نورالله عزیز محمدی، متولد سال ۱۳۲۶ که از سال ۸۲ بر صندلی ریاست شعبه ۷۱ دادگاه کیفری استان تهران تکیه زده، مردی شوخ طبع است که رسیدگی به پرونده های قتل نتوانسته او را از دیدن ابعاد زیبای زندگی غافل کند. به گفته خودش ۴۲ سال است که در دستگاه قضایی سابقه فعالیت دارد و تقریباً همه نوع پرونده کیفری را رسیدگی کرده، اما هیچ وقت وارد کار اجرایی نشده است. نام او بسیاری از متهمان به قتل را به وحشت می اندازد و شهرتش در زندان ها پیچیده است. با او در مورد خودش و زندگی خصوصی اش به گفت و گو نشستیم.



اما شما پرونده ها را برای مطالعه دقیق به خانه می برید و به گفته خودتان روی بعضی پرونده ها شبانه روز کار می کنید
بله درست است، اما این ربطی به زندگی شخصی ام ندارد. در خانه برای خودم دفتر کاری درست کرده ام. اتاقی دارم که امکانات کوچکی در آن قرار داده ام و وقتی می خواهم کار کنم به آن دفتر می روم، در واقع پرونده ها را وارد کانون خانواده نکرده ام و نمی کنم. در آن اتاق هم فقط خودم رفت و آمد دارم و اعضای خانواده ام آنجا نیستند.
کار کردن شما در خانه باعث نمی شود اعضای خانواده ناراحت شوند
همانطور که گفتم خوشبختانه خانواده ام من را درک می کنند و تلاش شان آرامش من است. چون ساعاتی خاص را در خانه کار می کنم و موضوعات را بین خانواده مطرح نمی کنم، بنابراین مخالفتی وجود ندارد. من سعی می کنم همیشه آرامش را در خانه حاکم کنم.
در پرونده های مهم گاهی دیده شده که اعضای خانواده تان هم در دادگاه حضور دارند، چرا؟

بعضی وقت ها آنها موضوعات را در روزنامه ها می خوانند و از من سؤال می کنند. این میل شخصی خودشان است که در محکمه حضور داشته باشند. از آنجایی که جلسه دادگاه علنی است به عنوان یک قاضی حق مخالفت ندارم، اما به عنوان پدر یا همسر توصیه می کنم اگر ناراحت می شوند در دادگاه حاضر نشوند، البته مخالفت نمی کنم چون به نظر من جنبه آموزشی دارد.
شما رابطه خوبی با خبرنگاران دارید. آیا این موضوع هم ناشی از همین طرز تفکر است که انعکاس اخبار جنبه آموزشی دارد؟
بله دقیقاً. من فکر می کنم مردم هر چه بیشتر آگاهی پیدا کنند بیشتر از خودشان مراقبت می کنند، بنابراین مخالفتی با انعکاس اخبار ندارم. البته باید این پوشش در چارچوب قانون باشد. من مرد قانون هستم و هر چه قانون بگوید عمل می کنم، در این خصوص هم همیشه به خبرنگاران توصیه می کنم در چارچوب قانون اخبار را منعکس کنند و خوشبختانه آنها هم رعایت می کنند.
برگردیم به موضوع خانواده، چند فرزند دارید؟
سه دختر و یک پسر دارم که پسرم ته تغاری است. دو دختر بزرگم فوق لیسانس دارند، دخترم کوچکم دانشجوی فوق لیسانس است و پسرم هم مهندس است.

از دواج هم کرده اند؟
بله دو دختر بزرگم از دواج کردند، خدا را شکر دامادهای خوبی هم دارم. هر دو پزشک متخصص هستند. نوه ای هم از دختر بزرگم دارم.
پسر تان چطور؟
او از دواج نکرده و با ما زندگی می کند. خدا را شاکرم که بچه های خوب و موفقی دارم.
شما گفتید در طول این سال ها بیشتر مشغول کار بودید، چطور با این همه کار می توان بچه ها موفقی داشت؟
کار تربیت بچه ها با همسرم بود. همسرم آذربایجانی است و دختران آذربایجانی هم به استواری، تعقل، دوراندیشی، سلیقه و درایت معروف هستند. البته در مواقعی که نیاز بود به عنوان یک پدر دخالت کنم، این کار را کرده ام و حواسم به خانواده ام بوده است، اما اینکه بچه هایی مودب و مهربان و موفق دارم به خاطر حضور همسرم است.
عزیز محمدی بین همکارانش به شیک پوشی شهرت دارد، انتخاب لباس ها و کفش ها با خودتان است؟
بیشتر این انتخاب ها از سوی همسرم و دخترانم است. راستش را



وقتی کسی بر مسند قضاوت تکیه زد باید بداند با رأی اشتباه می تواند سر نوشت یک انسان را دگرگون کند. باید خودش را به خدا بسپارد و از او در همه احوال کمک بخواهد. من در این سال ها هر بار که در پرونده های با دشواری مواجه بودم از خدا کمک خواستم. هیچ وقت هم در قضاوت هایم کسی جز خدا را در نظر نگرفتم. اگر خدا توکل کنیم کار سختی نیست

جمع کردن نقش قاضی ویژه قتل بودن با پدر، همسر و پدر بزرگ مهربان بودن، سخت است چطور این نقش ها را با هم در خود جمع کرده اید؟
قضاوت شغل من است و البته قبول دارم شغل خشنی است، با این حال زمانی که وارد دستگاه قضایی شدم با این نیت بود که بتوانم به مردم خدمت کنم و داد مظلوم را بستانم. البته در این امر نقش خانواده ام خصوصاً همسرم بسیار پررنگ بوده است. او در این راه به من خیلی کمک کرد. بچه ها را بزرگ کرد و همیشه سعی می کرد تا جایی که امکان دارد مسئولیت زندگی را خودش به دوش بکشد تا من بیشتر به کارم برسم. همسرم به خوبی درک کرده که شغل سنگینی دارم و آرامش روانی برایم خیلی مهم است و در این راه بسیار کمک کرده است. من خانواده ای استوار دارم و این استواری را مدیون همسرم هستم. در مورد بچه ها هم باید بگویم بچه های موفقی دارم. نوه ای هم دارم که در دانه من است و عاشقانه دوستش دارم. راستش من زندگی شخصی ام را تا حد زیادی از کار جدا کرده ام.



نخستین جرقه انتشار فیلم‌های شهروندان موبایل به دست در سال ۸۵ زده شد. فیلمی خصوصی منتسب به زنی بازیگر دست به دست چرخید و گفته شد حدود ۴ میلیارد تومان گردش مالی نیز داشت. بعد از آن فیلمبرداری از حریم خصوصی افراد شیوع یافت و در سال ۸۹ با وقوع جنایت در میدان کاج سعادت آباد شکل تازه‌ای به خود گرفت

چرا جامعه برای دیدن

فیلمبرداری‌های خیابانی هیجان زده است؟!

صدا، دوربین، جرم و قصاص!



طرح: حسین کشکار

طبیعتاً این فیلم‌ها یکسری کارکردهای مثبت دارند از جمله اینکه می‌توانند به پلیس در شناسایی مجرمان کمک کنند و از سوی دیگر کارکردهای منفی نیز دارند و به عنوان مثال سبب می‌شوند احساس ناامنی کاذب در جامعه بالا برود.

اطاله دادرسی‌ها چاره شود

یکی دیگر از فیلم‌های جنجالی امسال در تبریز ضبط شد. مردی جوان در حالی که قمه در دست دارد وارد مغازه کفش فروشی می‌شود و ناگهان شاگرد مغازه را با یک ضربه به قتل می‌رساند و می‌گریزد. پلیس بعد از انتشار این فیلم تحقیقات گسترده‌ای را برای شناسایی قاتل که مجرمی سابقه دار بود، انجام داد و متهم بعد از دستگیری اعتراف کرد به خاطر اختلاف با صاحب مغازه به آنجا رفت و وقتی شاگرد کفش فروشی دخالت کرد، او را از پا آورد. این متهم نیز به صورت خارج از نوبت محاکمه و در ملأعام قصاص شد.

ابراهیم سماواتی - حقوقدان - می‌گوید: «در اکثر پرونده‌هایی که به خاطر انتشار فیلم حساسیت عمومی را برانگیخته‌اند، شاهد هستیم محاکمه به صورت فوق‌العاده و خارج از نوبت انجام می‌شود. اینکه فاصله زمانی بین وقوع جرم و محاکمه مجرم کوتاه باشد اتفاقی مثبت است، اما چه بهتر که این اتفاق همیشه بیفتد و در واقع برای معضل اطاله دادرسی چاره‌اندیشی شود البته یک اصل بسیار مهم وجود دارد و آن اینکه دقت نباید فدای سرعت در رسیدگی به پرونده‌ها شود. موضوع بعدی اجرای زود هنگام مجازات این مجرمان است. در برخی از جرائم مانند قتل نفس زمان اجرای مجازات اهمیت زیادی دارد، زیرا ممکن است با گذشت زمان اولیای دم مقتول به گذشت ترغیب شوند، به همین خاطر به نظر می‌رسد در این نوع مجازات نباید تعجیل زیادی به خرج داد، اما در مجازات‌های دیگر مانند محاربه که ربطی به شاکای خصوصی ندارد، این موضوع منفی است.»

جامعه هیجان زده است

نخستین جرقه انتشار اینگونه فیلم‌ها در سال ۸۵ زده شد. در

حسین فصیحی

زمان، فرقی نمی‌کند، هر وقتی از روز یا شب و مکان هم، هر نقطه‌ای از شهری بزرگ یا کوچک، دو مرد گلاویز شده‌اند، چرایش را کسی نمی‌داند، روزه مشت‌ها هوا را می‌شکافتد و در فضا موج می‌خورد. همه به تماشا ایستاده‌اند نه کسی میناجی می‌شود و نه حاضر به ترک صحنه است. هر کس موبایلی در دست دارد، با دوربینی روشن. دعوا بالا می‌گیرد. یکی از دو مرد چاقو می‌کشد و این خون است که ناگهان فواره می‌زند و مرد زخمی نعره کشان نقش بر زمین می‌شود. دوربین‌ها همچنان روشن هستند و تا چند ساعت دیگر فیلم این نزاع مرگبار در دنیای مجازی رکوردر تعداد بیننده را خواهد شکست. فیلمبرداری از صحنه جرم این روزها به شدت رواج یافته است و شهروندان موبایل به دست در کمین نشست‌اند تا نازعی یا حادثه‌ای دیگر رخ بدهد و آنها همه چیز را ثبت و ضبط کنند.

مثبت یا منفی؟ معلوم نیست

فیلم زورگیری از مردی جوان در خیابان خردمند جنوبی تهران یکی از جنجالی‌ترین فیلم‌هایی بود که امسال منتشر شد. در این فیلم که البته با دوربینی مدار بسته ضبط و سپس در صفحات اینترنتی منتشر شده بود، نشان داده می‌شود چگونه دو جوان با تهدید قمه از مردی پول می‌گیرند و سوار بر موتور می‌گریزند. دو سارق بعد از دستگیری با توجه به حساسیت ایجاد شده در جامعه به محاربه متهم و در ملأعام به دار آویخته شدند. «مهدی گودرزی» - آسیب‌شناس اجتماعی - درباره اینگونه فیلم‌ها می‌گوید: «طبیعی است که با ظهور فناوری‌های نوین پدیده‌های اجتماعی تازه‌ای نیز در هر جامعه بروز پیدا کند. در این خصوص نیز با رواج موبایل‌های دوربین‌دار شاهد پدیده فیلمبرداری‌های خیابانی هستیم، اما اینکه چنین پدیده‌ای را باید مثبت ارزیابی کرد یا منفی موضوعی است که فعلاً نمی‌توان با قطعیت درباره آن اظهار نظر کرد، زیرا هنوز تمام ابعاد موضوع آشکار نشده و تحقیقی نیز در این رابطه صورت نگرفته است.

بخواهید من کمتر خرید می‌کنم، خیلی وقت‌ها سر کمدم می‌روم می‌بینم چند دست کت و شلوار نو و پیراهن‌های جدید در کمدم است. بیشتر این ترکیب‌بندی‌ها کار همسر من است. البته دخترانم هم خیلی برایم کادو می‌خرند. به هر حال خانم‌ها به ظاهر بیشتر توجه می‌کنند. همسر من هم ترکیب لباس‌هایم را انتخاب می‌کند. معمولاً لباس‌هایی که به تن می‌کنید جنس خوبی دارد، این موضوع را هم همسر تان تصمیم‌گیری می‌کند؟

بله. او انتخاب‌کننده همه لباس‌های من است. همیشه هم جنس خوب برایم می‌خرد. در مورد کفش‌ها هم همینطور، همسر من آنها را انتخاب و ست می‌کند.

پس همسر دست و دل بازی دارید...

البته که اینطور است، اما ولخرج نیست. او زن مقتصد و مدیری است و ولخرجی نمی‌کند، اما وقتی پای خانواده در میان باشد و بخواهد برای من یا بچه‌ها خرید کند، کم نمی‌گذارد.

قاضی عالی‌رتبه دستگاه قضایی چقدر دارایی دارد؟

من یک ماشین پژو پارس دارم که می‌خواستم امسال آن را عوض کنم و ماشین دیگری بخرم اما نشد. یک خانه شخصی هم دارم و مقداری پس‌انداز. این همه دارایی من است.

اما مردم فکر می‌کنند افرادی در رتبه شما باید بیشتر از اینها دارایی داشته باشند.

بله این تصور وجود دارد، اما واقعیت نیست. حقوقی که می‌گیریم در همین حد است که یک زندگی در حد متوسط داشته باشیم.

تا به حال شده به شما پیشنهاد رشوه بدهند؟

بله شده اما خدا را شکر من هیچ‌وقت اسیر حقه‌بازی‌ها نشده‌ام.

چطور یک قاضی می‌تواند در برابر اینگونه مسائل مقاومت کند.

وقتی کسی بر مسند قضاوت تکیه زد باید بداند با رأی اشتباه می‌تواند سرنوشت یک انسان را دگرگون کند. باید خودش را به خدا بسپارد و از او در همه احوال کمک بخواهد. من در این سال‌ها هر بار که در پرونده‌ای یا دشواری مواجه بودم از خدا کمک خواستم. هیچ‌وقت هم در قضاوت‌هایم کسی جز خدا را در نظر نگرفتم. اگر به خدا توکل کنیم کار سختی نیست.

خودروی مورد علاقه تان چیست؟

من ماشین شاسی‌بلند دوست دارم. مسافرت رفتن و به کوه و صحرا زدن را خیلی دوست دارم، اما خب تا به حال که موفق نشده‌ام بخرم و همیشه با همین پژو مسافرت رفته‌ام.

شما ورزش هم می‌کنید؟

بله، حتماً باید ورزش کنم، چون ورزش می‌تواند فشار روحی را کم کند و می‌توانم توان قضاوت را به دست آورم و بدن سالمی داشته باشم.

بیشتر چه ورزشی انجام می‌دهید؟

در حال حاضر فقط شنا می‌کنم، البته به صورت حرفه‌ای. با پسر هم به شنا می‌رویم. پسرم قهرمان شنا است. جوان تر که بودم، فوتبال هم بازی می‌کردم و مدتی هم در لیگ یک بازی کردم. تنیس هم خیلی دوست دارم. از ورزش‌های مورد علاقه من است.

تلخ‌ترین و شیرین‌ترین خاطره زندگی شخصی تان را برابمان بگویید.

لحظات شیرین در زندگی‌ام زیاد داشتم. هر لحظه زندگی کنار خانواده‌ام و مراحتی که با آنها پشت‌سر گذاشتم برایم شیرین بوده‌است، اما حادثه‌های تلخ در زندگی داشتم که تأثیر آن همیشه در زندگی‌ام بوده و با اینکه ده‌ها سال از آن گذشته است نتوانستم فراموشش کنم. مرگ مادر تلخ‌ترین لحظه زندگی‌ام بود. وقتی مادرم را از دست دادم، نوجوان بودم. هنوز هم وقتی به آن لحظه فکر می‌کنم از عمق وجود ناراحت می‌شوم. مادرم بسیار جوان بود، هنوز به ۳۰ سالگی نرسیده بود. نبودش در زندگی‌ام همیشه مشهود بود و غمی که از نبودنش کشیدم همیشه با من است. دو سال پیش هم پدرم فوت شد که آن هم برایم بسیار ناراحت‌کننده بود، اما تأثیری که مرگ مادرم داشت هیچ‌وقت تجربه نکردم. امیدوارم پدر و مادرها همیشه بالای سر بچه‌هایشان باشند و هیچ بچه‌ای بی‌مادری را تجربه نکند.



طلاق می‌گیرم چون گوش نمی‌کند!

عجیب‌ترین
طلاق‌های سال!

سمیه اسلامی کیاسری

طلاق می‌خواهید؟ بهانه
ندارید؟ اول کنید این
فکرهای کهنه و نخنما

را. مگر طلاق بی دلیل چه عیبی
دارد که حالا بخواهیم برویم و دنبال
علت بگردیم؟ اصلاً معلوم نیست
چرا می‌گویید زن و شوهر برای
متار که باید دلیل داشته باشند.

وقتی هدف جدایی است هر چیزی
می‌تواند بهانه باشد مثل... مثل
نخریدن گوشی موبایل که مینا
بهانه‌اش کرد، مهرش حلال و
جان‌ش آزاد.

آن سال فیلمی خصوصی منتسب به زنی بازیگر دست به دست می‌چرخید و به گفته فرمانده نیروی انتظامی آن فیلم حدود ۴ میلیارد تومان گردش مالی داشت. بعد از آن فیلمبرداری از حریم خصوصی افراد شیوع یافت و سپس در سال ۸۹ با وقوع جنایت در میدان کاج سعادت‌آباد شکل تازه‌ای به خود گرفت. گودرزی معتقد است: «این نوع فیلمبرداری‌ها با گذشت زمان شیوع بیشتری نیز پیدا خواهد کرد و این کاملاً طبیعی است و چاره‌ای هم برای آن وجود ندارد، چون نمی‌توان مثلاً خرید و فروش موبایل‌های دوربین‌دار را ممنوع کرد، بنابراین باید در حوزه فرهنگ با این پدیده رودررو شد. نخست باید دید چرا چنین فیلم‌هایی تعداد زیادی بیننده دارد. کنجکاوی مردم و علاقه آنها به اطلاع از جزئیات زندگی دیگران یکی از این دلایل است. از سوی دیگر علاقه به تماشای چنین فیلم‌هایی نشان‌دهنده هیجان‌زده بودن جامعه است. باتوجه به جوان بودن جامعه ایرانی باید راه‌هایی را یافت که جوانان بتوانند هیجان‌ات خود را به شکل مثبت و سازنده مثلاً در باشگاه‌های ورزشی تخلیه کنند. نکته دیگر این است که باید به فیلمبرداران خیابانی تذکر داد انتشار چنین فیلم‌هایی چه عواقب بدی را در پی دارد و به این طریق به آنها آموزش داد به جای انتشار این فیلم‌ها آنها را در اختیار مراجع قانونی قرار بدهند تا در شناسایی و دستگیری مجرمان به کار بیاید. نکته سوم این است که باید به شهروندان اطلاع‌رسانی کرد که وقوع یک جرم و انتشار فیلم آن به هیچ وجه به معنی نامن بودن جامعه نیست. خوشبختانه در ایران آمار جرائم نسبت به بسیاری از کشورهای پایین است، بنابراین باید با راهکارهای فرهنگی احساس ناامنی کاذب را از بین برد.»

این پدیده روی دیگری نیز دارد. زینب علامه‌زاده، پژوهشگر علوم ارتباطات اجتماعی توضیح می‌دهد: «این نوع فیلم‌ها عموماً از طریق رسانه‌های غیررسمی منتشر می‌شود. ابتدا باید گفت رسانه‌های غیررسمی از دیرباز مورد توجه مردم بوده مثلاً شایعه به عنوان یکی از قدیمی‌ترین رسانه‌های غیررسمی در همه جوامع پرمخاطب بوده است. تازگی‌ها شایعه قتل سریالی زنان در کاشان دهان به دهان پیچید و به شکلی گسترده انتشار یافت، حال آنکه مشخص شد سه زنی که کشته شده‌اند هیچ ارتباطی با هم ندارند و قتل‌ها اصلاً سریالی نیست. جذابیت رسانه‌های غیررسمی موضوعی دیرینه است که دلایل متعددی دارد و این رسانه‌ها غالباً اخبار کذب منتشر می‌کنند یا مطالبی را در دسترس عموم مردم قرار می‌دهند که به هیچ وجه کارکرد اطلاع‌رسانی صحیح ندارند، بنابراین باید از طریق رسانه‌های رسمی به مقابله با آنها رفت. هرچه اطلاع‌رسانی در مجاری رسمی سریع‌تر، دقیق‌تر و تحلیلی‌تر باشد در این مقابله موفق‌تر خواهد بود، اما متأسفانه شاهد هستیم مثلاً فیلمی از یک قتل منتشر می‌شود و روزها با هفته‌ها طول می‌کشد تا مسئولان به شکل رسمی درباره آن اطلاع‌رسانی کنند و در همان مدت زمانی، رسانه‌های غیررسمی اثرات مخرب خود را به جامعه تحمیل کرده‌اند.»

این پژوهشگر اضافه می‌کند: «نکته دیگر انتشار این اخبار به شکل نادرست از رسانه‌های رسمی است. حتی دیده شده چنین فیلم‌هایی از رسانه ملی نیز پخش می‌شود و در واقع رسانه‌های رسمی تحت تأثیر موج ایجاد شده در جامعه قرار می‌گیرند، هر چند نمی‌توان اطلاع‌رسانی در خصوص این فیلم‌ها را منع کرد. باید توجه داشت آگاه‌سازی شهروندان باید با تحلیل و نظرات کارشناسی و آموزشی همراه باشد، در غیر این صورت بر جو ایجاد شده بیشتر دامن زده خواهد شد.»

کافی است در یکی از موتورهای جست‌وجوی اینترنتی به دنبال اینگونه فیلم‌ها بگردید، آن وقت فهرست بلندبالایی در برابر تان ظاهر می‌شود که در صحت برخی از آنها نیز جای تردید وجود دارد. پرمخاطب بودن اینگونه فیلم‌ها چرخه ناسالم ایجاد شده را پرتحرک‌تر می‌کند و سبب می‌شود فیلمبرداران نیز مشتاق‌تر شوند. سماواتی می‌گوید: «ماده ۶۹۷ قانون مجازات اسلامی ذکر کرده است اگر کسی به وسیله اوراق چاپی، خطی یا هر وسیله‌ای مطالبی را به کسی نسبت دهد که کذب باشد، آن فرد به نشر اکاذیب محکوم می‌شود. در تبصره این ماده نیز تصریح شده که ممکن است مطلب منتشر شده کذب نباشد، ولی انتشار آن اشاعه فحشا محسوب شود، در این صورت چنین کاری مجازات یک ماه تا یک سال حبس را در پی خواهد داشت، البته به شرط اینکه فردی که فیلمش منتشر شده اعلام شکایت کند. در واقع این ماده بر خصوصی بودن جرم تأکید دارد. ماده ۱۸ قانون مبارزه با جرائم رایانه‌ای نیز متذکر شده است که هر کس به قصد اضرار به غیر یا تشویش اذهان عمومی، به وسیله سیستم‌های مخابراتی یا رایانه‌ای مطالبی را منتشر کند، عمل او جرم محسوب می‌شود و به دو سال حبس محکوم می‌شود، البته هر فیلمی را هم نمی‌توان از مصادیق این ماده قانونی دانست و در مجموع چنین استنباط می‌شود که قانونگذار اینگونه فیلم‌ها را فقط در شرایطی خاص و پیچیده جرم دانسته است، این هم صحیح نیست که قانون بخواهد دامنه جرم‌انگاری را گسترش بدهد و برای هر عملی تعیین مجازات کند زیرا بسیاری از پدیده‌ها با جرم‌انگاری از بین نمی‌روند بلکه باید در زمینه‌های دیگر با آنها مقابله کرد.»

سریال جرم هنوز به پایان نرسیده و شکی نیست دیر یا زود قسمت‌های تازه‌ای از آن در شبکه مجازی در دسترس عموم قرار می‌گیرد. در این بین نمی‌توان از دستگاه قضایی و انتظامی توقع داشت به تنهایی با این معضل برخورد کنند، بنابراین رسانه‌های جمعی این وظیفه را برعهده دارند تا با افزایش دانش و آگاهی عمومی مردم رانسبت به عواقب دامن زدن به احساس ناامنی آگاه کنند. ■



■ گوشش بدهکار «گوشی گران است» نیست

شوهر ۳۲ ساله مینا وقتی با برکه احضار به در دست به دادگاه خانواده شماره ۲ تهران رفت به قاضی پرونده گفت: «زنم پایش را در یک کفش کرده و می‌گوید طلاق می‌خواهد آن هم سر هیچ و پوچ. ما اولش عاشق هم بودیم برای همین هم با وجود مخالفت خانواده‌هایمان ازدواج کردیم. در این سه سال هم زندگی نسبتاً خوبی داشتیم، اما مدتی است بهانه‌گیری‌های زنم شروع شده و حالا از من یک مدل گوشی تلفن همراه می‌خواهد که گران است «ندارم» را هم نمی‌فهمد. او دو ماهی است که قهر کرده و رفته خانه پدرش، حالا هم دادخواست طلاق داده.»

اما جواب مینا را بخوانید: «چطور شوهرم پول دارد برای خواهرش گوشی بخرد، ولی به من که می‌رسد بی پول می‌شود. حالا که این طور شده من طلاق می‌خواهم و کوتاه بیا هم نیستم.» خلاصه اینکه زوج جوان تا می‌توانستند در دادگاه بگویم کردند و آخر سر هم طلاق توافقی گرفتند و کار تمام شد.

■ گونه توی گوشش نمی‌رود

البته همیشه این زنان نیستند که به دلایلی کاملاً منطقی و قانع‌کننده درخواست طلاق می‌دهند. «صادق» مرد جوانی است که یک سال بعد از ازدواجش به شعبه ۲۶۶ دادگاه خانواده رفت و گفت آقای قاضی اچه نشستی که زندگی جلوی چشمم سیاه شده و دیگر نمی‌توانم این زن را به عنوان همسر خودم قبول کنم.

قاضی دادگاه وقتی بی تابی مرد را دید، علت اختلاف را پرسید تا شاید بتواند قضیه را به خیر و خوشی فیصله بدهد، اما صادق چنان دلیل محکم‌پسندی آورد که قاضی هم نتوانست لام تا کام حرف بزند: «یک سال است توی گوش زنم می‌خوانم برود



و برای خودش گونه بکارد، اما او می‌گوید دوست ندارد جراحی زیبایی انجام بدهد، برای همین هم دیگر نمی‌توانم تحملش کنم و آمده‌ام بر گه طلاق را بگذارم کف دستش تا برود دنبال کار و زندگی خودش.» زن صادق که نمی‌خواست زندگی‌اش به همین راحتی از هم بپاشد، وقتی حرف‌های شوهرش را شنید به قاضی دادگاه گفت: «جراحی بهانه است. شوهرم سوپرمارکت دارد و من مشتری‌اش بودم، ما این طوری با هم آشنا شدیم. او تا کلاس سوم راهنمایی درس خوانده و من آن موقع لیسانس داشتم حالا هم کارشناسی ارشد قبول شده‌ام، اما او حسودی‌اش شده و جراحی زیبایی را بهانه کرده تا من را طلاق بدهد.» صادق در این جلسه به خواسته‌اش نرسید و قاضی آن دورا به واحد داورى معرفی کرد تا بلکه آنجا بتوانند این دورا آشتی بدهند.

■ زیر آب زنی در دوره سنگینی گوش

بعضی زوج‌ها هم برای طلاق دلایلی دارند که هرکسی بشنود کاملاً قانع می‌شود. مثلاً خیانت شوهر. واقعاً دلیلی محکم‌تر از این برای جدایی وجود دارد؟ زنی ۸۰ ساله هم با همین دلیل به دادگاه خانواده رفت تا حق شوهر خیانتکارش را که سرپیری به فکر معرکه‌گیری افتاده بود، کف دستش بگذارد. او گفت شلوار شوهرش دو تا شده و طلاق تنها راه باقی مانده است. شوهر ۸۵ ساله این زن که گوش‌هایش سنگین بود، نمی‌توانست راه برود، نفس تنگی داشت و صدایش می‌لرزید در جواب همسرش به قاضی دادگاه گفت: «ما ۵۸ سال پیش ازدواج کردیم و در این مدت هم مشکلی نداشتیم تا اینکه فامیل زیر آبم رازد. آنها به زخم گفته‌اند من می‌خواهم همسر دیگری بگیرم و هر چه می‌گویم آخر من خودم را نمی‌توانم نگه دارم چه برسد به زن دوم، او توجهی نمی‌کند و جواب می‌دهد تا نباشد چیزکی مردم

نسازند چیزها، برای همین هم من را دنبال خودش به اینجا کشانده تا طلاق بگیرد. همه اینها زیر سر خواهرزخم است که با سن زیادش باز هم از دو به هم زنی دست بر نمی‌دارد.»

■ گوش کن می‌که محبت زیادی

از قدیم گفته‌اند از محبت خاها گل می‌شود اگر نشد هم نشد دیگر کاری نمی‌شود کرد. مردی چند وقت قبل به مجتمع خانواده محلاتی رفت تا از زنش طلاق بگیرد، آن هم به خاطر محبت زیاد همسر. او چنین گفت: «از محبت‌های زیادی و بیش از اندازه زخم خسته شده‌ام، دیگر نمی‌توانم تحملش کنم. ما هشت سال با هم زندگی کردیم و یک بچه هم داریم، ولی او آنقدر محبت می‌کند که دیگر حوصله‌ام را سر برده، حتی وقتی به او گفتم می‌خواهم طلاقش بدهم گفت اگر من این طور راحت هستم، هیچ مخالفتی ندارد.»

همسر این مرد هم در دادگاه گفت: «در تمام این هشت سال سعی کرده‌ام آرامش و راحتی شوهرم را فراهم کنم، حالا هم اگر او فکر می‌کند بدون من زندگی بهتری خواهد داشت، من مخالفتی با جدایی ندارم.»

این طور بود که زوج جوان به خوبی و خوشی از هم جدا شدند.

■ حرف گوش کن چند شاخه گل رز بخر

حالا بخوانید از ماجرای که ۱۸۰ درجه با این پرونده فرق می‌کند. این بار زنی به دادگاه خانواده رفت تا از شوهرش به خاطر چند شاخه گل طلاق بگیرد: «شوهرم مرد خوبی است و ایراد خاصی ندارد، اما اصلاً محبت سرش نمی‌شود. من گل رز خیلی دوست دارم، برای همین هم مهربانم ۷۷۷ شاخه گل رز است، اما او در همه این سه سالی که با هم زندگی می‌کنیم حتی یک شاخه گل هم برایم نخریده شما بگویید اصلاً می‌شود با مردی که محبت سرش نمی‌شود، زندگی کرد؟»

قاضی دادگاه البته به خواسته این زن عمل نکرد و زوج جوان را برای داورى معرفی کرد تا آنجا مشاوره شوند، بلکه زن از طلاق منصرف شود و مرد هم برود چند شاخه گل بخرد.

■ به خاطر موتور سواری گوش خراش

تمام این طلاق‌هایی که تا اینجا نوشتیم بی‌دلیل و بهانه جویی بود. حقیقتش را بخواهید همه مشکلات زیر سر این موتورهای است که همین طور توی خیابان‌ها و پیراهن می‌دهند و اعصاب همه را خط‌خطی می‌کنند. نه چراغ قرمز سرشان می‌شود و نه ورود ممنوع. هر چه مشکل در شهر است زیر سر همین موتور سواری است که اصلاً پلیس را هم ذله کرده‌اند، برای همین هم زنی تصمیم گرفت به خاطر موتور سواری بودن شوهرش از او جدا شود تا همه موتورهای دروس عبرتی بگیرند و دست از این کارهایشان بردارند. به این می‌گویند طلاق آموخته و فرهنگ‌ساز، اما ماجرا را از زبان خود زن ۲۶ ساله که پرونده‌اش در شعبه ۲۴۰ دادگاه

خانواده رسیدگی شد، بخوانید: «شوهرم ماشین دارد اما سواری نمی‌شود و همیشه با موتور این طرف و آن طرف می‌رود. او حتی من و بچه‌ام را هم با همه خطرهایی که دارد سوار موتور می‌کند و هر چه به او می‌گویم مرد پس این ماشین به چه درد می‌خورد باز هم گوش نمی‌دهد. همین موتور سواری‌های او باعث شده من و بچه‌ام چند بار زخمی بشویم، ولی او اصلاً عین خیالش هم نیست و بهانه می‌آورد که از ترافیک متنفر است و با موتور راحت‌تر می‌تواند به مقصد برسد. حالا که او اینقدر بر موتور سواری اصرار دارد من هم طلاق می‌خواهم. مهریه ۱۱۴ سکه‌ای خودم را هم تاریرال آخر می‌گیرم.»

قاضی بعد از شنیدن حرف‌های این زن از شوهرش خواست از این به بعد از اتومبیل استفاده کند، مرد هم که دید هوا بدجوری پس است قبول کرد البته تسلیم شدن او زیاد هم به نفعش نشد چون زنش از مهریه گذشت نکرد و قاضی هم حکم داد مرد باید همه سکه‌ها را بپردازد.

■ گوشش به دهان رمال‌ها است

حالا که از آخر و عاقبت موتور سواری باخبر شدید، بخوانید از نتیجه جنبل و جادو و خرافاتی بودن. مردی چند وقت قبل به دادگاه خانواده رفت و با ارائه دادخواست طلاق گفت: «زخم با این خرافاتش بیچاره‌ام کرده. هر گوشه خانه را که می‌گردم پر است از دندان‌گرگ و ناخن‌شغال و دل و روده سوسمار. هر چه هم به او می‌گویم این خرت و پرت‌ها را بریز دور و به زندگی بچسب، گوش نمی‌دهد. واقعاً کلافه‌ام کرده همین‌که از او غافل می‌شوم می‌رود پیش رمال و کف‌بین و جن‌گیر. دیگر نمی‌توانم این شرایط را تحمل کنم و همان بهتر که طلاقش بدهم.»

زن بینوا که می‌دید شوهرش کاملاً جدی است، سعی کرد از خودش دفاع کند و به قاضی دادگاه گفت: «من همه این کارها را می‌کنم تا محبت شوهرم زیاد شود، ولی همیشه بدشانسی می‌آورم مثلاً یک بار معجون محبت خریدم کلی هم پول بالایش دادم و به زور به شوهرم خوراندم، اما از بدشانسی او مسموم شد. من هیچ هدف بدی ندارم. همسرم را دوست دارم و نمی‌خواهم طلاق بگیرم.» قاضی هم که دید مشکل این زوج حل شدنی است به آنها توصیه کرد به جای دادگاه به مرکز مشاوره بروند و مشکل‌شان را جور دیگری حل کنند.

■ گوش کردی می‌که به خاطر خانه

امان از این چرک کف دست. چه فجایعی که به خاطر این اسکناس‌های کاغذی بی‌ارزش اتفاق نمی‌افتد و چه زندگی‌ها که بر باد نمی‌رود. مثلاً زنی بعد از ۱۵ سال زندگی مشترک و داشتن دو بچه به دادگاه خانواده رفت و گفت: «ما در همه این سال‌ها مستأجر بوده‌ایم و حالا که شوهرم نمی‌تواند پول یک خانه را جور کند همان بهتر که از او طلاق بگیرم و جانم را نجات بدهم.»

■ می‌گم خرج نکن گوش نمی‌کند

اما این همیشه بی‌پولی نیست که مشکل‌ساز می‌شود. گاهی ثروت زیاد هم در دسر به بار می‌آورد. زن ۳۰ ساله‌ای که برای ارائه دادخواست طلاق به دادگاه خانواده رفته بود، به قاضی گفت: «همه مشکلات ما سر پولداری شوهرم است او خیلی ثروتمند است و همین طور مرتب ولخرجی می‌کند هر چه هم به او می‌گویم این پول است نه ریگ، گوش نمی‌کند. تمام زندگی‌اش به تفریح و گشت‌وگذار می‌گذرد و هیچ چیز دیگری برایش اهمیت ندارد. زندگی کردن با چنین مردی خسته‌کننده است. آدم چقدر می‌تواند تفریح کند باید کمی هم به کارهای دیگر برسد، اما شوهرم می‌گوید تا پول هست دیگر چرا کار؟ من خیلی تحمل کردم، اما طاقتم تمام شده و طلاق می‌خواهم.»



این پرونده‌ها فقط نمونه کوچکی از دلایل کاملاً منطقی و درست و حسابی برای جدایی بود. اگر سری به دادگاه‌های خانواده بزنید تادل‌تان خواهد از این دلایل پیدا می‌شود. ■



چه فجایعی که به خاطر این اسکناس‌های کاغذی بی‌ارزش اتفاق نمی‌افتد و چه زندگی‌ها که بر باد نمی‌رود. مثلاً زنی بعد از ۱۵ سال زندگی مشترک و داشتن دو بچه به دادگاه خانواده رفت و گفت: «ما در همه این سال‌ها مستأجر بوده‌ایم و حالا که شوهرم نمی‌تواند پول یک خانه را جور کند همان بهتر که از او طلاق بگیرم و جانم را نجات بدهم»



سال جنگ با بی کله‌ها، یه چشم‌ها، شغال‌ها

اراذل و اوباش چگونه رشد می‌کنند

نشان دهنده محبوبیت و اعتبار آنها است. گروه به فرد تازه وارد لقب نمی‌دهد بلکه صبر می‌کند تا شایستگی‌های او را که البته در این مورد جنبه منفی و قانون‌گریزانه دارد، بسنجد و سپس برای وی در چه‌ای از اعتبار را در نظر می‌گیرد.»

باز هم می‌توان ردی از این تئوری را در واقعیت و در لابه‌لای حرف‌های «محمود بی کله» دید. او می‌گوید: «در محل ما خیلی‌ها اهل خلاف هستند من هم از بچگی همه‌شان را می‌دیدم و با بعضی از آنها دوست بودم بعد کم‌کم برای اینکه من را هم در جمع خودشان قبول کنند، شروع کردم به انجام دادن کارهای عجیب و غریب از دزدی با موتور تا دعوا و چاقو کشی. این‌طور بود که بچه محل‌ها دیدند من هم برای خودم کسی هستم و کاری از دستم برمی‌آید چون همیشه توی دعواهایی هوا با طرف زد و خورد می‌کردم و از هیچ کس و هیچ چیز نمی‌ترسیدم، اسمم را گذاشتند بی کله. بعد از مدتی هم دستگیر شدم و به زندان افتادم. وقتی بیرون آمدم تصمیم گرفتم خودم گروه تشکیل بدهم. چند نفر از بچه محل‌ها را که فکر می‌کردم این کاره هستند، جمع کردم و خودم هم شدم سرگروه‌شان. برای خودم کسی بودم. از حرف‌هایم حساب می‌بردند و از من می‌ترسیدند.»

■ **آخر:** چه باید کرد؟ چگونه می‌توان ریشه‌ها را خشکاند و از ویش علف‌های هرز جلوگیری کرد؟ نیروی انتظامی تا جایی که در توان دارد، طرح اجرا می‌کند و به مقابله و مبارزه برمی‌خیزد. دستگاه قضایی نیز مجازات‌ها را تجویز می‌کند اما معضل با این کارها حل نمی‌شود. خانم کشاورزی می‌گوید: «مجازات به جای خود مفید است اما همه چیز نیست، باید در کنار آن اقدامات درمانی انجام بشود باید برای این افراد پرونده شخصیتی تشکیل داد تا نوع اختلال‌شان مشخص شود، پس از آن این افراد باید تحت درمان روانپزشکی قرار بگیرند. تا وقتی اختلال آنها پابرجا است باز هم بعد از بیرون آمدن از زندان رفتارهای مشابهی را انجام می‌دهند ضمن اینکه زندان باعث می‌شود آنها انگ تازه‌ای بخورند و از آن پس جسارت بیشتری به خرج بدهند.»

بیرجندی هم چنین اظهار نظر می‌کند: «ما در دو زمینه پیشگیری از جرم و مراقبت بعد از خروج از زندانین چندان قوی عمل نکرده‌ایم باید در این دو حوزه تلاش‌های بیشتری انجام شود. پیشگیری از جرم باید به سه طریق صورت بگیرد؛ نخست به صورت فراگیر و عمومی برای احاد جامعه به این شکل که از طریق رسانه‌ها آموزش‌های لازم به شهروندان داده شود تا آنها راه زندگی سالم را فرا بگیرند و اگر متوجه وجود نقص و اختلال در خانواده خود شدند بدانند چه باید بکنند. راه دوم پیشگیری به صورت خاص برای افرادی است که مستعد جرم و اوباش‌گری هستند که برای این کار ابتدا باید چنین اشخاصی توسط خانواده‌ها و نظام آموزشی شناسایی شوند سپس نهادهای ذی‌ربط برای اصلاح رفتار و طرز تفکر آنها بکوشند و سوم پیشگیری از تکرار جرم با همان مراقبت بعد از خروج است اینکه شوری دستگیر و مدتی زندانی شود و سپس او را بدون اینکه تغییری در شرایط فردی، روانی، خانوادگی، محیطی و اجتماعی‌اش به وجود بیاید دوباره به جامعه بازگردانیم، نتیجه‌ای جز تکرار جرم نخواهد داشت. بنابراین چنین افرادی حتماً باید حتی بعد از اتمام دوران محکومیت‌شان هم به صورت محسوس و هم نامحسوس تحت نظر باشند، مرتب مشاوره شوند، سعی شود برای آنها شغل و منبع درآمد به وجود بیاید، به مسائل بهداشت روانی و رفاه آنان توجه شود و اقدامات مناسب دیگری در راستای بهسازی زندگی آنان صورت گیرد تا زمینه‌های تکرار جرم از بین برود.»

اختلال شخصیت فردی است. افرادی که به چنین اختلالی مبتلا هستند، از احساس پوچی رنج می‌برند، به هیچ چیزی اعتقاد ندارند و به شدت قانون‌گریز هستند و به همین خاطر است که به خودزنی و دیگر آزاری اقدام می‌کنند. آنها به خاطر اختلالی که به آن مبتلا هستند، توانایی اشتغال به شغلی ثابت را ندارند و سلابق و خواسته‌هایشان مرتب تغییر می‌کند. طبیعتاً نشانه‌های این اختلال شخصیت از دوران نوجوانی بروز پیدا می‌کند اما چون خانواده‌های آنها آگاهی لازم را ندارند، تلاشی هم برای درمان این افراد انجام نمی‌دهند و در نهایت کار به آنجا می‌کشد که آنان به تهدیدی برای امنیت جامعه تبدیل می‌شوند.»

نشانه‌هایی را که این روان‌شناس به آنها اشاره می‌کند، می‌توان در متهمی به نام «جلال»، ملقب به «جلال بی مخ» که چندی پیش دستگیر شد، دید. نقطه‌های ریز و آبی رنگ روی بازوی چپ جلال، تصویری از چهره زنی اساطیری با گیسوانی بلند را ترسیم کرده‌اند و روی مچ راست او ردی از زخمی کهنه دیده می‌شود. این متهم که به خاطر جرمی همچون زورگیری، عریضه‌کشی و قدرت‌نمایی، مصرف مشروبات الکلی و نگهداری مواد مخدر بازداشت شده است، می‌گوید: «خالکوبی را دوست داشتم برای همین کشیدم. عکس آدم خاصی نیست همین طوری خوشم آمد. زخم روی دستم هم برای خودزنی است. رگم را با چاقو زده بودم اما نمردم و نجاتم دادند.»

خانم کشاورزی به وجود اختلالی دیگر در بین اراذل و اوباش اشاره می‌کند: «بعضی از آنها از شخصیت ضد اجتماعی رنج می‌برند. آنها افرادی هستند که توان تعامل با جامعه را ندارند و علیه اجتماع اقدام می‌کنند چرا که نمی‌توانند خود را با هنجارها، ارزش‌ها و قوانین آن مطابقت بدهند و اصولاً اعتقادی به این کار ندارند. آنها جامعه را علیه خود و خود را علیه جامعه می‌دانند چنین افرادی از دوران نوجوانی قابل شناسایی هستند و معمولاً از حدود ۱۵ سالگی اختلال سلوک‌شان مشهود است و مرتکب رفتارهایی چون حیوان‌آزاری، فرار از مدرسه، زدی‌های خرد از اطرافیان، آتش‌افروزی و امثال آن می‌شوند چنین نوجوانانی حتماً باید زیر نظر متخصص تحت درمان قرار بگیرند در غیر این صورت در جوانی شخصیت ضد اجتماعی پیدا می‌کنند.»

■ **چهارم:** «محمود بی کله»، «صغر شغال»، «منصور یک چشم»، «سعید ریزه»، «مهران زبل» و... همنشینان نام‌ها و صفات‌ها یکی دیگر از ویژگی‌های مجرمانی است که اراذل می‌خوانندشان. انگار این قاعده شده است، هر شرور، یک نام به علاوه یک لقب و قاعده دوم تشکیل باند و گروه و شبکه است. این افراد به ندرت به تنهایی مرتکب جرم می‌شوند و معمولاً فعالیت‌هایشان را به صورت دسته‌جمعی انجام می‌دهند. این قواعد شرورانه آنطور که کاظم بیرجندی، آسیب‌شناس اجتماعی می‌گوید، محصول علت‌های مشخصی است: «افرادی که استعداد جرم و قانون‌شکنی را دارند در گروه‌هایی عضویت پیدا می‌کنند که چنین ویژگی و استعدادی را ارزش بدانند در واقع می‌توان اینطور گفت که فرد شرور به خوبی هم‌پالکی‌های خودش را شناسایی می‌کند و به سمت آنها گرایش دارد. هر انسانی دوست دارد به عضویت گروه‌هایی از دوستان، همسالان و هم‌مشریان خودش در بیاید و طبیعتاً می‌کوشد در بین اعضای گروه به اعتباری دست پیدا کند حال وقتی فردی عضو گروهی مجرمانه شد برای کسب محبوبیت و قدرت سعی می‌کرد در برابر جمع اعمالی را انجام دهد که مورد پذیرش آنها باشد و هر چه این اعمال خشن‌تر و پرخطرتر شود، مقبولیت او هم افزایش پیدا می‌کند. لقب‌هایی هم که این افراد برای خود به دست می‌آورند

سروناز بقر

■ **اول:** شب نفس‌های پایانی را می‌کشد، شهر آخرین قطره‌های شهید آرامش و سکون و سکوت را تجربه می‌کند. کوچه خلوت است و تاریک، دو خودرو وارد می‌شوند، آرام و تاحد امکان کم صدا. چند مرد پیاده می‌شوند، ملبس به لباس فرم نیروهای انتظامی. انگشت اشاره کسی، فرمانده‌شان گویا، خانه‌ای را نشانه می‌رود. آنجا از پیش شناسایی شده است و در نقشه رنگ قرمز بر تنش کشیده‌اند. خانه، خانه نیست، مخفیگاه است، پاتوق، دهلجیز وحشت و هراس و ناامنی. گزارش‌ها می‌گویند چند شرور در آنجا زندگی می‌کنند، اشراری که آرامش مردم را به هم ریخته‌اند. مستانه به خیابان می‌ریزند، شیشه می‌شکنند، باج می‌خواهند، عریضه‌شان سینه آسمان را خراش می‌اندازد، تیغ می‌کشند بر هر که رهگذر است و غریبه و ناتوان. آفتاب که می‌زند، خانه پاکسازی شده است و این جملات سرهنگ افضل گلزاری، جانشین فرماندهی انتظامی ویژه غرب استان تهران، روی خروجی خبرگزاری‌ها نشسته است: «مدتی است پلیس در راستای تأمین امنیت، آرامش و آسایش شهروندان طرح‌های مقابله با اراذل و اوباش را در دستور کار خود قرار داده و با تشدید کنترل بر رفتار افرادی که قصد دارند با قدرت کاذب و پوشالی خود، نظم عمومی را برهم زنند و با شناسایی و دستگیری آنها رضایت شهروندان را جلب کند. این بار نیز در عملیات مشترک پلیس‌های تخصصی ۱۵ نفر از اراذل و اوباش که شرور، خفت‌گیر، زورگیر و توزیع‌کننده مواد مخدر نیز هستند، بازداشت شدند.»

این جملات و مشابه‌شان را دیگر مقامات پلیس هم گفته‌اند و بارها خبر داده‌اند از مرحله‌ای تازه در طرح مبارزه با اراذل و اوباش، طرحی که در راستای ارتقای امنیت اجتماعی در سال ۸۵ در تهران کلید خورد و بعد در سایر شهرها و استان‌ها نیز به اجرا درآمد و همچنان هم ادامه دارد.

■ **دوم:** باز هم شب، باز هم تاریکی و سکوت و آرامشی که پهن شده است بر سر شهر، مأموران پلیس امنیت عمومی تهران بزرگ اما خواب را بر خود منع کرده‌اند. عملیاتی در پیش است، مکان خیابان ایرانمهر شهری. گزارش داده‌اند هشت شرور خانه‌ای را در آنجا به پاتوقی برای شرارت تبدیل کرده‌اند. مأموران با حکم قضایی وارد خانه می‌شوند، محلی مخوف که هیچ نشانی از آسایش و امنیت ندارد. خانه با دالانی دراز، تنگ و نمور آغاز می‌شود و هر سوی دالان اتاقی است، کوچک، بی‌نور و کم‌وسیله. بوی تند می‌شام را می‌آزارد. بوی الکل است و مخدر که به تن و جان دیوارها نشسته است. انگار اینجا آجرها هم عفونت گرفته‌اند. هشت مرد دستگیر می‌شود و خبر ساعتی بعد در شلوغی و ازدحام شهر منتشر می‌شود. چرایی دستگیری این هشت نفر روشن است: باج‌گیری، خرید و فروش مواد مخدر و... اما علت جرائم‌شان نه. علت‌ها و ریشه‌ها همیشه در همان شلوغی و همه‌همه و هیاهو گم می‌شوند، نادیده و ناپیدا و کمتر کسی است که از خود یا دیگران بپرسد، چرا؟ اینها که ملقب شده‌اند به اراذل و اوباش چرا و چگونه به وجود می‌آیند؟ دردشان در کجا نهفته است و درمان‌شان چیست؟

■ **سوم:** عاطفه کشاورزی، روان‌شناسی است که درباره اراذل و اوباش تحقیق کرده است. او چنین می‌گوید: «قطعاً اینها ناگهانی و در یک شب به شرور تبدیل نمی‌شوند و تمام اعمال‌شان در گذشته آنها ریشه دارد. در بررسی‌هایی که انجام دادم، متوجه شدم بیشتر این متهمان افرادی هستند که روی بدن‌شان خالکوبی دارند، علاوه بر این آثار خودزنی روی دست‌هایشان معلوم است. این دو ویژگی جای تأمل زیادی دارد چرا که هر دو از نشانه‌های

